

بقلم : آقای رامتین

## تقلید بر باد دهند

دیر است که فریادهایی نابهنگام و شتابزده ، طنین انداز است و مایه‌ی صداع و دردسر ، این ادعاهای بهیچ ، از گلوی آن عده برمیخیزد که غفلتاً شاعر گشته‌اند و ناگهانی را ، شعر گفته‌اند آنهم چه شعرهایی ؟ ! شعر نو ! . و بعد بسیار حرفهای دیگر ....

با اینکه چند است ، ختم این نوزاد بی‌شناسنامه را برچیده‌اند و پدر جنت مکان آن نیز که خدایش بیامرزاد و بجوار رحمت الهی رفت ، نخواستگانی چند ، که در اینمیان جویندگان نام آمده‌اند یاد آنمرحوم را بهر چند هفته‌یی یکبار زنده میدارند . ما نیز میگوییم بهتر است که دست از سر آنکه دستش از جهان کوتاه گشته‌است بردارید ، و برنمیدارند .

بهر چند ماه یکبار فریاد و فغانی بر میدارند ، و خود همچو دلاکان بیچاره سر خود را میتراشند ، چه میتوان کرد جوانی است و هزار بیچ و خم ، اینان بگمان خود حرفهایی دارند ، بسیار مهم ، گوا اینکه خود از هر اهمیتی عاری هستند ، و از کوزه همان برون تراود که دروست ، گهگاه این معجزات را ظاهر میسازند و چشم جهان و جهانیان را خیره میدارند .

همین یکی دو ماه پیش بود که ، یکی از جاریه‌های ماسر من الله ، از پشت پرده عصمت و عفاف پس از چند زایمان بی درد و با درد « تولدی دیگر » را عرضه داشت ، و هنگامها برپا کرد و همپرد گیان او ، داد سخن دادند که ، این اثر ، خیلی مهم است و یکی از آنمیان که مهار گسسته‌ی بی‌شرمیست نظر داد : « که تولدی دیگر ، حادثه‌ی بی‌ست در شعر جهان » و چنین جفته‌ای را که هیچ يك از علف -

خواران قبرسی ، نینداخته اند ، بخوشایند آن بانوی کریم الطرفین بینداخت ،  
و جف القلم .

این سخن ، که لازمه اش دانستن همه ی ادبیات عالم است بر زبان کسی جاری  
میشود که فارسی راستاحسینی را نمیداند ، حال اگر چنین تحفه ی عجیب الخلقه یی ،  
بخواهد شعر بگوید ، به بیند که دسته گلی بآب خواهد داد ، چیزهایی خواهد گفت  
که هیچ دیوانه را بر زبان نرفته است .

شعرشان ، که معتقدند ، معجزه یی مگر بوقوع پیوسته است ، چیزیست ،  
از هذیان و مالبخولیا آنسو تر ، که هیچ شیرپاک خورده یی ، از آن سر در نمی آورد  
اکنون بیایید و به بینید که وقتی میخواهند در مقام دفاع و تفسیر بر آیند ، چه ها  
مینویسند ، و بچه مصطلحاتی دست میزنند که خواننده را ، هر که میخواهد باشد  
حیران و سرگردان میکنند ، بنا بگفته ی نیچه : چون عمقی ندارند آبشانرا گل آلود  
میکند که بگویند عمقی داریم .

چیزهایی مینویسند که درك آن دشوارتر از فهم آن اشعار خدای ناخواسته  
هنرمندان است و علت اصلی درد اینجاست ، که اینان زبان مادری خودرا نمیدانند ،  
و دو عبارت درست نمیتوانند نوشت : درست مانند کودکی که تازه زبان باز -  
کرده است .

نویسنده ی این مقاله ، منظورش این نیست که حتماً باید این باصلاح شاعران  
نوظهور چیزی بیافرینند که قابل فهم باشد ، بلکه میخواهد ثابت کند ، که اینان  
شاعر نیستند ، جمله ها از نارسایی و بسیاری غلط ، قابل درك نیست نه از بیان گنگی  
احساس و تخیل .

زیرا ، شعرپارسی ، که ناظر پیر گشتن یازده قرن است ، دارای همه نوع شعر ،  
که بتازگی در اروپا مرسوم گشته است میباشد ، شاعرانی بزرگ داریم که برخی از

آنان هنوز ناشناخته مانده اند . پیش از روزگار خود و روزگار ما ، همچون سنائی خاقانی ، عطار ، نظامی و مولوی .

که دریافت سخن و آشنایی با لحن بیگانه‌ی آنان با معلوماتی پردامنه ملازمه دارد ، معلوماتی که آنان داشته‌اند ، و بینشی که برپایه‌ی استوار سخن گذشتگان از خود ، دارا بوده‌اند آنگاه دید و ابتکاری که از نبوغ آنان سرچشمه می‌گرفته است ، پدید آور مشکلاتی و احیاناً ابهاماتی است ، که سخن را دشوار کرده است ، چنانکه هم امروز فهم آن دشوار بنظر میرسد ، بدان پایه که مفهوم بسیاری از این سخنان با وجود تفسیرها و تاویلها پوشیده مانده است .

گفتم پوشیده ، نه بی‌معنا ، با این حال شنیدن و خواندن این اشعار ، سخت دلپذیر ، و شورانگیز است همچون نواهای موسیقی ، بلندی اندیشه ، قوت تخیل و استواری کلام بآن اندازه است که اگر ، مفهوم آن ، احساس نشود . حالتی پراز شگفتی و اعجاب بماندست میدهد ، که عظمت سخن رامیرساند ، و شعر موفق و پیروزمند یعنی اینچنین شعری چنانکه نظامی راست :

سلطان سریر صبح خیزان	سرخیل سپاه اشک ریزان
متواری راه دلنوازی	زنجیری گسوی عشقبازی
قانون مغنیان بغداد	بیاع معلاملان فریاد
طبال نفیر آهنین کوس	رهبان کلیسای افسوس
دراجه‌ی قلعه‌های وسواس	دارنده‌ی پاس دیر بی پاس

- که دست کم اگر مفهومی از آن احساس نمیشود باری موسیقی الفاظ آن دلنواست .

همچنان که ما از یک سمفونی (اگر معلوماتی قبلی نداشته باشیم) چیزی در- نمی‌یابیم اما لذتی در آمیخته باعجاب و شکوه بماند دست میدهد .

شعر بگمان من ، هرچه بموسیقی نزدیک شود ، بیشتر شعر خواهد بود ، اما

آفریدن آنچنان شعری کار نوابغ شاعرانست ، زیرا اقتدارشاعر در ایجاد ترکیبهای خوش آهنگ شرط نخستین قدم در این راه پرمخاطره است .

و خاقانی راست :

رخسار صبح پرده بعمدا برافکند  
راز دل زمانه بصحرا برافکند  
جنبید شیب مقرر عهه صبحدم کنون  
ترسم که نقره خنگ بیالا برافکند  
انگشت ارعنون زن رومی بزخمه بر  
تب لرزه‌ی تننا تناننا برافکند  
و از همو :

هر صبح که نو جهان به بینم  
صبح آینه‌یی شود که در وی  
پویم پی کاروان وسواس  
صحرای دلم هزار فرسنگ  
در صد غم تازه در گریزم  
عمرست بهار نخلبندان  
عمری بکران کنم که اهلی  
بر آینه چشم از آن گمارم  
از منزل جان نشان به بینم  
نقش دل آسمان به بینم  
غم بدرقه همعنان به بینم  
آتشگه کاروان به بینم  
گریک غم جانستان به بینم  
کش هر نفسی خزان به بینم  
زین کوچه باستان به بینم  
کز آدمیی نشان به بینم

و پر به پیش نمیرویم ، که بگویند ، مگر در این روزگار ، چنین اشعاری از این دست ، دردست نیست ، و حال آنکه ، از میان شاعران پیرو آیین کهن ، که استاد دیده‌اند و در بایست‌های کلامرا چنانکه باید دریافته‌اند ، شعرهایی دردست ماست که برای نمونه نقل خواهیم کرد .

بقیه دارد